

انکار و واقعیت

عباس عبدي

مخاطب این یادداشت در درجه اول طرفداران موضع موجود و اصولگرایان هستند. به نظر می‌رسد، مشکلی اساسی در ساختار رسانه‌ای و ارتباطی ایران وجود دارد که آثار آن در ذهن و روان طرفداران وضع موجود بازتاب پیدا کرده که منجر به انکار بدیهیات و حقایق نزد آنان شده است. حقایقی که با کمترین قدرت بینایی می‌توان دید و با کمترین قدرت شنوایی نیز می‌توان شنید. انکار واقعیت حتی اگر مصلحت‌جویانه باشد در صورت تداوم به جزیی مهم از ذهنیت فرد انکارکننده تبدیل می‌شود، به گونه‌ای که کم‌کم قدرت دیدن واقعیت را از دست خواهد داد و به این اعتقاد می‌رسد که این واقعیات وجود ندارد. این خطری است که جامعه ایران را تهدید می‌کند، به ویژه آنکه بخش مهمی از مخالفان حکومت نیز دچار این سوگیری شناختی و اطلاعاتی شده‌اند. فرض کنیم که دو طرف يك دعوا، هر کدام ارزیابی غیرواقعی از قدرت خود داشته باشند، طبیعی است که دچار رفتارهای نادرست براساس این ارزیابی‌ها می‌شوند و هر کدام با رغبت وارد دعوایی می‌شوند که خود را پیروز قطعی دعوا می‌دانند. این ویژگی یکی از ریشه‌های اصلی خشونت و اتخاذ سیاست‌های نابخردانه است. موارد مهمی که به عنوان مصداق این سوگیری شناختی و اطلاعاتی می‌توان برشمرد، زیاد است. رویکرد مردم نسبت به حکومت، رفتار و برداشتهای دینی مردم، رویکرد مردم نسبت به اصلی‌ترین ارزشهای رسمی از جمله در سیاست خارجی و به‌طور مشخص قضیه فلسطین، البته تردیدی نیست که بازتاب این موارد در فضای مجازی چندان تطابقی با واقعیت ندارد و این خطای شناختی است که مخالفان حکومت مرتکب می‌شوند و فضای مجازی را مترادف با فضای واقعی تصور می‌کنند، ولی به همان میزان واقعیت عینی نیز چیزی نیست که طرفداران وضع موجود تصور می‌کنند. فاصله واقعیت تا تصور آنان خیلی بیشتر از فاصله تصور مخالفان نظام از واقعیت جامعه تا فضای مجازی است. آخرین نمونه آن را در جنگ غزه و کوششهای رسمی برای بازتاب دادن صدای اعتراض جامعه باید دید. فیلم‌هایی که منتشر شده و حتی اقدامات رسمی که برای جلب مشارکت مردم به حضور خیابانی وجود داشته یا زمینه‌چینی‌های لازم برای این مشارکت به تنهایی گویای این حقیقت است که کوششهای مستمر و کم اثری برای نشان دادن واقعیت

جامعه در قاب‌های مطلوب ساختار رسمی انجام شده است. کوشش‌هایی که در موقعیت‌های دیگر از جمله ورزشگاه‌ها به کلی خنثی و ابطال شده‌اند. ریشه این مشکل کجاست؟ به نظر می‌رسد که طرفداران حکومت هنوز متوجه يك مساله بسیار مهم نشده‌اند. در جهان امروز، واکنش‌ها نسبت به جنگ غزه دو وجه مردمی و حکومتی دارد. این دو وجه هیچ کدام نمی‌توانند جایگزین هم شوند، در حالی که می‌توانند مکمل یا تصحیح‌کننده یکدیگر باشند. به‌طور معمول واکنش‌های جامعه و مردم صریح‌تر و شفاف‌تر است در حالی که دولت‌ها با ادبیات دیپلماتیک حرف می‌زنند. اتفاقی که در این چند دهه در ایران رخ داده حذف استقلال امواج واکنش‌های جامعه و تابع سیاست رسمی کردن آنهاست. در واقع ساختار رسمی با دست خود يك جریان قوی در بطن جامعه را تابع خود کرد تا به قدرت خود بیفزاید. در ابتدا مشکل چندانی پیش نمی‌آمد تا هنگامی که نگاه جامعه و مردم با ساختار سیاسی همسو و همراه بود، به همان نسبت نیز همراهی می‌کردند، ولی هنگامی که این نگاه تغییر کرد بلافاصله تمام ارزش‌های آن ساختار از جمله رویکرد رسمی نسبت به فلسطین نیز مورد اعتراض و نقد قرار گرفت. يك نمونه روشن مواضع جناح چپ غیرمذهبی درباره فلسطین است. مواضعی که تفاوت چندانی با مواضع جریان اصلی ندارد ولی آنان هیچ‌گاه حاضر نبودند که در این مساله در بیانیه‌ها و نیز اعتراضات در کنار جریان اصلی حکومت قرار گیرند، چون این همصدایی را مصداق حمایت از حکومت تصور می‌کردند که اتفاقاً برداشت درستی هم هست. از این رو کم‌کم حساسیت خود را نسبت به مساله فلسطین از دست دادند و حتی جریان جوان‌تر آنان پیوستگی تاریخی خود با این مساله را نیز از دست دادند. این فرآیند جدایی‌گزینی برای جریان‌های مذهبی غیرحکومتی و حتی لیبرال هم صادق است. اغلب آنان صد اسراییلی هستند ولی هیچ نوع همدلی با سیاست‌های رسمی این موضوع ندارند و بسیاری از رفتارهای طرفداران آنان را هم نمایشی تلقی می‌کنند. این حقیقتی است که به علل روشنی خود را طی سال‌ها نشان نمی‌داد و در زیر پوست جامعه در حال شکل‌گیری بود، ولی در جریان جنگ غزه به شدیدترین شکلی خود را بروز داد. خطای شناختی طرفداران جریان حاکم در این مورد، بیش از خطای شناختی و اطلاعاتی است که مخالفان نظام در جریان اعتراضات سال گذشته دچار شدند. این خطای شناختی محصول عوامل گوناگونی است. در درجه اول به رسمیت نشناختن واقعیات مغایر با آرمان‌ها و آرزوهای رسمی است. همچنین به خدمت گرفتن رسانه به عنوان ابزاری برای تبلیغات و بازتاب دادن روایت مطلوب که نه تنها موجب تغییر واقعیت نمی‌شود، بلکه می‌توان مدعی شد به تشدید آن نیز می‌انجامد. اینکه در يك مدرسه و به صورت عادی دانش‌آموزان به جای همنوایی با شعار رسمی

پخش شده از بلندگوي مدرسه، شعار ضد آن سر دهند، علامت خوبي است که طرفداران وضع موجود يك بازنگري جدي در سياست‌هاي خود کنند. شايد بگويند اين يك مورد است. شعار ورزشگاه‌ها هم فقط يك مورد است و همه اينها توطئه و برنامه‌ريزي است، ولي اين‌گونه تحليل کردن، همسو با همان ندیدن واقعيت و وارونه جلوه دادن آن است. با تغيير مديران مدرسه و مسوولان ورزش و دانشگاه و مسوولان نهادهاي فرهنگي و بسته کردن نظام رسانه‌اي هيچ چيزي حل نخواهد شد که قطعا بدتر ميشود. اين ضرب‌المثل را فراموش نکنيم که «در خانه اگر کس است يك حرف بس است.» متاسفانه نه يك حرف که ده‌ها مورد روشن در تاييد اين ادعا وجود دارد که همه مردم روزانه و به وضوح مي‌بينند و مهم‌تر اينکه شکاف مذکور، يعني شکاف ميان ذهنيت و مطلوبيت‌هاي رسمي با واقعيت در حال افزايش است و آينده نيز بيشتري خواهد شد، ولي هيچ دغدغه و نگراني از خود بروز نمي‌دهند. به‌طور کلي حذف عامليت و کنشگري مستقل جامعه آغاز اين انحراف شناختي و اطلاعاتي است و با به وجود آمدن شکاف ميان دولت و مردم، اکنون در جريان جنگ غزه اين زخم چرکين سر باز کرده و به وضوح عفونت آن در حال گسترش است.

□□□□□□ 1402 □□□ 30 □□□□□□ □□□□□□ □□□□